

گزیره‌های ناگزیر در دقایق الهام

■ دکتر کاووس حسن لی

حکیمی پسران را پند همی داد که جانان پدر هنر آموزید که ملک و دولت دنیا اعتماد را نشاید و سیم و زر در سفر بر محل خطر است؛ یا دزد به یکبار برود یا خواجه به تفاریق بخورد، اما هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده. اگر هنرمند از دولت بیفتد غم نباشد که هنر در نفس خود دولت است. هنرمند هر جا رود قدر ببند و بر صدر نشیند و بی هنر لقمه چیند و سختی ببند.

سعدي شیرازی

● هنرمندانی که تربیتی اندیشه‌ورز یافته باشند، آفریده‌های هنری آنها، حتی بدون آنکه خود بخواهند، از عنصر اندیشه مایه‌ور می‌شود

کسانی که در شرایطی مشترک تربیت هنری می‌شوند و با افراد و گروه‌های ویژه‌ای آمد و شد دارند و با فضایی مشترک پیوند می‌خورند، آفریده‌های هنری آنها هم همانندی‌ها و همسانی‌های گوناگونی با هم می‌یابند.

انسان اهل هنر تا آرامشش به هم نخورد، تا از شاهراه تعادل منحرف نگردد، تا قطار هوشیاری‌اش از ریل خارج نشود، تا دیگ درونش به غلیان درنیاید، نیازی به هنر احساس نمی‌کند. و آنچه بنویسد یا بگوید هنری نخواهد بود.

دقایق الهام تنها ویژه هنرمندان نیست، هر انسانی که درونی اشغفته و ناآرام داشته باشد و شعله‌های زیبایی او را به آتش بکشند، چنین لحظه‌هایی را تجربه می‌کند. منتها اگر هنرمند باشد می‌آفریند و اگر نه به آفریده‌های هنری روی می‌آورد و لذت می‌برد

اگر نتوانیم هنر را بروشنی تعریف کنیم اما بی‌گمان می‌توانیم ویژگی‌های آن را در سنجش آفریده‌های هنری بازشناسیم و با ژرف‌نگری در ترفندهای هنری، آن را بازنماییم. برای نمونه فرآیند چند آفریده هنری را بازنگری می‌کنیم: یک سنگ، بی‌هیچ ارزش هنری، در بدنه یک کوه جای دارد. این سنگ از کوه بریده می‌شود. پیکر تراش هنرمندی این سنگ را برمی‌گزیند، با چشمان جادویی‌اش در آن می‌نگرد، پیش از دست بردن در سنگ، نطفه یک اثر هنری در ذهن او بسته می‌شود. در آشوب خیال‌ش تندیسی زیبا شکل می‌گیرد و در یک فضای انتزاعی، مجرد و روحانی -- و در فضای خیال هنرمند -- تندیسی آفریده می‌شود. پیکر تراش دست به کار می‌شود. تمام خدای‌گونگی خود را با دست‌های هنرمندش در سنگ می‌دمد. آرام هنرمند از درون خود برمی‌خیزد، از خود بیرون می‌آید و از راه دستان جادویی‌اش به درون سنگ سفر می‌کند. کم‌کم سنگ، هنری می‌شود، جان می‌گیرد، نگاه می‌کند، حرف می‌زند، به زبان هنر حرف می‌زند. با همه هنرمندان، در همه دوران. و این بار، دیگر هنرمند از راه این مجسمه خود را در دیگران می‌دمد. در کوچه‌های روح دیگران سفر می‌کند. خود را در آنها می‌گسترده، به آنها می‌پیوندد، آنها را از خود می‌سازد، و با آنها یگانه می‌شود این یک اثر هنری است.

صداها در گونه مجرد خود، هنگامی که آرایش هنری نیافته باشند، ارزش هنری ندارند و چه بسا ناهماهنگ، گوش خراش و دل آزار هم باشند، اما زمانی که ذهن زیبایی آفرین هنرمندی در رهگذر «الهام» قرار می‌گیرد، ناگهان نطفه یک قطعه هنری در فضای خیال او شکل می‌گیرد و او دست به قلم می‌شود. خدای‌گونگی خود را به دستش می‌سپارد تا «خالق اثری» شود. پس از آن، از راه قلم، خود را در کاغذ می‌دمد و آرام آرام از درون خود برمی‌خیزد و از راه دستانش به صفحه روبه‌رو سفر می‌کند، در صفحه روبه‌رو «تنها» با آرایشی هنرمندانه، به رقص درمی‌آیند و هنرمند خنیاگر در آینه رو به رو خود را به تماشا می‌نشیند. ولی هنوز راضی نیست، ساز را با احترامی شایسته برمی‌دارد، خود را این بار در ساز می‌دمد و او را از خود پر می‌کند، ساز جان می‌گیرد، شعله‌ور می‌شود، به آواز درمی‌آید، حرف می‌زند و هنرمند را می‌نوازد؛ این بار دیگر خنیاگر خود را از راه این آهنگ، در دیگران می‌دمد، به کوچه‌های روح دیگران سفر می‌کند و خود را در آنها می‌گسترده، به آنها می‌پیوندد و با آنها یگانه می‌شود. همه آثار هنری همین گونه‌اند. همان طوری که هنرمند اگر در سنگ بدمد مجسمه پیدا می‌شود، اگر در رنگ بدمد نقاشی پدید می‌آید، اگر در آهنگ بدمد موسیقی آفریده می‌شود، اگر هم در کلمات بدمد شعر آفریده می‌شود، و راستی هنرمند در این که «می‌آفریند» یک تکه از خداست و فصل مشترک همه پدیده‌های هنری، زیبایی آنهاست.

شعر هم یک پدیده هنری است. در ناگهانی غریب، آرامش درونی شاعر به هم می‌خورد. شاعر در معرض الهام قرار می‌گیرد، حالی شگفت به او دست می‌دهد، رنگی آسمانی پیدا می‌کند، دردی مرموز در او چنگ می‌زند، چیزی در روح او سنگینی می‌کند، در اندرون خسته دل‌اش خروش و غوغا برپا می‌گردد. او دست به دامن قلم می‌شود. قلم از او دستگیری می‌کند و پاره‌های دلش را بر کاغذ می‌ریزد، تا آرام بگیرد. سپس هنرمند شاعر، خسته و کوفته از این زایمان، به استراحت می‌پردازد تا نطفه شعری دیگر در ذهن او بسته شود. این گونه است که روح به غلیان درآمده هنرمند در کلمات حلول می‌کند و شعر پدید می‌آید. پس زبان ادب، زبان عادی نیست، بلکه زبانی است که روح هنرمند در آن دمیده شده و سرشت زیباشناختی یافته است.

واژه‌ها در کاربرد معمول خود هیچ ویژگی هنری ندارند، هنرمند سخنور، این واژه‌ها را برمی‌گزیند، روح خود را در آنها می‌دمد و آنها ناگهان جان می‌گیرند و زنده می‌شوند، پس از آن همین واژه‌های جان گرفته، شاعر را در دیگران می‌دمند و او را در آنها می‌گسترده و آنها را با هم یگانه می‌کنند.

پس بنا بر قولی شعر «یافتن است نه یافتن»، و جالب است که در لحظه‌های الهام احساس شاعر چند برابر می‌شود. بدون اینکه خود او دخالتی داشته باشد.

تو میندار که من شعر به خود می‌گویم
تا که هشیارم و بیدار یکی دم نزنم

مولوي

يا:

اي که درون جان من تلقين شعرم مي کنی
گر تن زخم خامش کنم، ترسم که فرمان بشکنم
مولوي

يا:

در اندرون من خسته دل ندانم کیست
که من خموشم و او در خروش و در غوغاست
حافظ

اکنون چند پرسش، خود را به رخ ما می کشند:

- آیا شاعر چقدر در آفرینش اثر ادبی خود آزاد است؟
 - آیا شاعر باید همواره چشم به راه غمزه يك الهام تازه باشد؟
 - آیا خود شاعر در پیدایش این الهام نقشی دارد یا خیر؟
 - آیا شاعر در لحظه آفرینش اثر باید دخالت مستقیم داشته باشد یا خیر؟
 - آیا پس از تولد کودک شعر، به بهانه اینکه نباید در الهام نخستین، دست برد، باید بی هیچ مراقبتی نوزاد را رها کرد؟
- و بالاخره آیا برای هر کودکی که از زهدان ذهن به دنیا می آید، باید شناسنامه گرفت؟

اگر باور کنیم که پیدایش يك شعر به تولد يك کودک بسیار مانند است، می توانیم پنج مرحله به شرح زیر برای مراقبت های ویژه داشته باشیم:

1. مراقبت های پیش از ازدواج

همچنان که سلامت و تندرستی يك دختر و چگونگی تربیت، تغذیه، ورزش و عوامل روحی او در سرنوشت فرزند آینده اش بسیار مؤثر است، کارکردهای گونه گون پیش از زمان الهام نیز در چگونگی شعر آینده شاعر بسیار تأثیرگذار است.

شاعر در این مرحله باید با صیقل دادن اندرون، شفاف کردن عاطفه، پرواز دادن خیال، استوار کردن اندیشه و گسترش آگاهی، خود را آماده لحظه های شگفت الهام کند. این عوامل در زمان تولد شعر، در چگونگی شکل گیری آن، بدون دخالت مستقیم و ساختگی شاعر، بسیار اثرگذار خواهند بود.

هنرمندانی که تربیتی اندیشه ورز یافته باشند، آفریده های هنری آنها، حتی بدون آنکه خود بخواهند، از عنصر اندیشه مایه ور می شود، و هنرمندانی که پیش از الهام، به جای اندیشه و تعقل، بیشتر به احساس و عاطفه خو گرفته اند، آفریده های هنری آنها، بیشتر عاطفی و احساسی متولد می شوند. نزار قبانی می گوید:

> شاعری که گمان می کند خود او به تنهایی شعرش را به روی کاغذ می آورد، اشتباه می کند. این پنداری نادرست است، من احساس می کنم که همه بشریت و تاریخ در طی اعصار جاهلی و اسلامی و اموی و عباسی و نیز زندگان و مردگان، در سرودن شعر با من شرکت می جویند(1).

پس > شعر گفتن بدون زمینه فرهنگی، مثل چاپ اسکناس بدون پشتوانه است. < و > شاعری که آثار شاعران بزرگ را مطالعه نکرده است، همچون جهان گردی است که پا از خانه مسکونی خود برون نگذاشته باشد(2). <

2. مراقبت های در آستانه ازدواج

يك دختر که خود را برای ازدواج آماده می کند، برای گزینش همسر آینده اش، دقت و بررسی می کند و سپس يك آزمایشگاه تزویج او را با همسر آینده اش تأیید می کند و... يك شاعر نیز در آستانه الهام، خود را برای الهام پذیری آماده می کند و با دقت در تجربه های پیشین خود، فضایی مناسب را برای الهام پذیری فراهم می کند، و چنانچه در گزینش فضای مناسب و موقعیت در خور الهام ناتوان باشد، در الهام پذیری هم ناکام خواهد بود.

شاید همه شاعران، این تجربه را دریافته باشند که فرشته الهام، ناگهان، مضمونی را بر آنها فرو می بارد، اما آنها در يك موقعیت نامناسب روحی هستند و یا درگیر کاری پرمشغله و ناسازند و نمی توانند آن هدیه الهامی را ثبت و ضبط کنند و مضمون بادآورده چون قاصدکی بر باد می رود و دیگر هرگز بر نمی گردد و از آن هدیه، چیزی جز يك حسرت گنگ باقی نمی ماند.

در این مرحله، مطالعه شعر شاعران گذشته، همنشینی با شاعران دیگر، پیوستگی با انجمن های ادبی و دبستگی به برخی از جریان های ادبی در چگونگی شعر آینده شاعر تأثیر خواهد گذاشت.

کسانی که در شرایطی مشترک تربیت هنری می شوند و با افراد و گروه های ویژه ای آمد و شد دارند و با فضایی مشترک پیوند می خورند، آفریده های هنری آنها هم همانندی ها و همسانی های گوناگونی با هم می یابند.

3. مراقبت های زمان بارداری

رفتار يك مادر در زمان بارداري، در سلامت فرزند آینده‌اش بسیار مؤثر است. از سوي كارشناسان بهداشت، سفارش‌هاي گوناگوني به مادران باردار مي‌شود: از جمله: انجام ورزش‌هاي مناسب، تغذيه خوب، تأمين ويتامين‌هاي مختلف، آرامش لازم، جلوگیری از آسيب‌هاي جسمي و...

يك شاعر هم در زمان بارش الهام، براي جلوگیری از آسيب‌پذيري اثر خود، به آرامش و تمرکز، پرواز خيال، رياضت شاعرانه، سكوت مناسب و... نیاز دارد. در اين مرحله همه آموخته‌ها و اندوخته‌هاي پيشين نیز به كمك شاعر مي‌آیند، تا او را در آفرينش يك اثر ارزشمند هنري ياري دهند و از حرقه زده شده، شعله‌اي برافروزند و آتشي به پا کنند.

4. مراقبت‌هاي هنگام زایمان

مادري که پيش از تولد نوزادش، همه سفارش‌هاي بایسته را به کار بسته باشد و از همه کارکردهايي که موجب آسيب دیدن جنين است، پرهيز کرده باشد، براي زایمان نیز مراقبت‌هاي ديگري لازم دارد که مراعات همه آنها در سلامت نوزاد تأثیر دارد. مثلاً اگر اکسیژن کافي به نوزاد نرسد باعث خفگی يا آسيب مغزي او مي‌شود.

شاعر هم در هنگام سرایش شعر، باید ذهن خود را آزاد بگذارد، تا کودک شعر به راحتی متولد شود و عقل مصلحت‌اندیش را در مرحله حساس آفرينش هيچ‌گونه دخالتی ندهد. اگر هوشیاري شاعر، در اين مرحله از آفرينش دخالت کند، به احتمال زیاد کودک شعر دچار آسيب مي‌شود.

در اين زمان حساس تنها باید به ثبت آنچه آفریده مي‌شود، همت گماشت و از دگرگوني آن پرهيز کرد، برخي از شاعران جوان در همين مرحله و هم زمان با آفرينش اثر، مي‌خواهند در شکل شعر، قالب شعر، وزن شعر و... دخالت کنند و اين کارکرد ناشايست، چه بسا آنها را دچار ناکامي کند و در آفرينش بعدي دچار پريشاني نمايد.

باید دانست که ویژگیها و خلصتهاي اثر آفریده شده را عوامل ديگري که از پيش گفته شد، مي‌آفرينند و شايسته‌تر است وظايف باقي مانده شاعر، پس از آفرينش اثر، به عمل درآیند. در دقايق الهام‌گزيه‌هاي ناگزيري پيش مي‌آید، احساسات آدمي ناشناخته و ناگفتني مي‌نمایند. نمي‌توان به سادگي گفت شادمانم يا غمگين، اميدوارم يا نااميد، گريانم يا خندان

و...

اين حالات شبیه مرگ است همانند هنگام مرگ، روح از بدن جدا مي‌شود و در سويي ديگر به پرواز درمي‌آید. آیا شعر را مي‌توان گونه‌اي از <موت ارادي> دانست؟

اين جنين است که شاعر راستين، هرگز به اختيار خوبش و پيرو طرحي از پيش‌تعيين شده، مسئله‌اي ویژه را در دستور کار خود قرار نمي‌دهد که بنشيند و با جابه‌جايي و آرايش واژه‌ها، جمله‌هايي را در خدمت آن دستور درآورد و به گمان خود شاعري کند.

انسان اهل هنر تا آرامشش به هم نخورد، تا از شاهراه تعادل منحرف نگردد، تا قطار هوشیاري‌اش از ريل خارج نشود، تا ديگ درونش به غليان درنيايد، نيازي به هنر احساس نمي‌کند. و آنچه بنويسد يا بگويد هنري نخواهد بود.

لحظه‌هاي الهام، لحظه‌هاي شگفت و شگرفي هستند. احساس شاعر در اين دقايق چند برابر مي‌شود: چشم شاعر چيزي ديگر مي‌بيند، گوشش چيزي ديگر مي‌شنود، مشامش چيزي ديگر دريافت مي‌کند و... او به آسمان مي‌نگرد و مي‌بيند که:

بر اين رواق زبرجد نوشته‌اند به زر
که جز نکوبي اهل کرم نخواهد ماند
حافظ

به راستي او در دقايق الهام، با چشماني از هنر، اين رواق زبرجد را مي‌بيند و نوشته‌هاي روي آن را با نگاهی از جنسي ديگر مي‌خواند.

در رهگذر همين الهام است که گویش شاعر چيزي ديگر مي‌شنود و مي‌گويد:

گوش کن، وز بش ظلمت را مي‌شنوي
يا:

من صداي نفس باعچه را مي‌شنوم
و صداي ظلمت را، وقتي از برگي مي‌ريزد
سهراب سپهري

آيا جز شاعر و زماني جز هنگامه الهام کسي صداي نفس باعچه را شنیده است؟ شاعر جز در لحظه‌هاي الهام نمي‌تواند بشنود که چنگ و عود چه مي‌گویند:

داني که چنگ و عود چه تقرير مي‌کنند
پنهان خوريد باده که تعزير مي‌کنند
حافظ

و هرگز جز در اين لحظه‌هاي ویژه، شاعر بوي هجرت را احساس نمي‌کند:

بوي هجرت مي‌آید
بالش من پر آواز پر چلچله‌هاست
سهراب سپهري

البته گفتني است که دقايق الهام تنها ویژه هنرمندان نيست، هر انساني که دروني آشفته و ناآرام داشته باشد و شعله‌هاي زيبايي او را به آتش بکشند، چنين لحظه‌هايي را تجربه مي‌کند. منتها اگر هنرمند باشد مي‌آفريند و اگر نه به آفریده‌هاي هنري روي مي‌آورد و لذت مي‌برد.

5. مراقبت‌های پس از زایمان

پس از تولد کودک به او شیر می‌دهند، او را لباس مناسب می‌پوشانند، شست‌وشو می‌دهند، واکسن می‌زنند و برای حفظ سلامت، از او مراقبت ویژه می‌کنند. شاعر نیز در آرامشی که پس از آفرینش اثر به او دست می‌دهد و هوشیاری خود را باز می‌یابد، باید به بررسی، پیرایش، ویرایش و آرایش آفریده خود بپردازد این مرحله نیز در کمال اثر آفریده شده بسیار مؤثر است.

بی‌گمان همه آنچه در مرحله الهام از قلم شاعر تراویده است، به همان گونه نخستین، شایسته عرضه نیست. زدودنیها باید زدوده شوند، افزودنیها افزوده شوند و اثر به گونه‌ای درخور آراسته شود.

نشانه‌های روشنی داریم که بزرگترین شاعران گذشته هم در این مرحله، آفریده خود را بازبینی می‌کردند، می‌پیراستند و می‌آراستند، و این سخن شایسته‌ای نیست که برخی در پاسخ به نقد آثارشان می‌گویند: <هر چه آمد نوشتم و به همین دلیل حاضر نیستم آن را تغییر بدهم.>

این گونه است که شاعر می‌تواند پیش از آفرینش اثر خویش و پس از سرایش آن، دخالتی مؤثر داشته باشد، و آن دخالت به سود کمال اثر پایان پذیرد. اما در هنگامه بارش الهام و در گرماگرم سرایش شعر، هرگونه دخالتی نارواست و در واقع سراینده در بند ناگزیری است و هیچ اختیاری از خویش ندارد.

اگر زبان شعر با زبان بیماران روانی که دچار زبان پریشی (aphasia) هستند. همگونی دارد، از همین روست، هر چند آگاهی شاعر از هنجارگریزی خویش بیش از آگاهی یک زبان پریش از پریشان‌گویی خود است.

در پایان شایان یادآوری است که زبان و ادب دو چیز متفاوتند. برخی این دو را درهم می‌آمیزند و آنها را از هم باز نمی‌شناسند، اینان نمی‌دانند که ادب، زبانی پرورش یافته است. ادب از زبان آغاز می‌شود. اما از آن می‌گذرد و سرشت زیبایی‌شناسی می‌یابد و عنصری انگیزنده، افروزنده و تینده می‌شود. و اگر شاعر امروز نتواند هنجارهای روز را بشکند و خود را از بند عادات زبانی و تنگناهای ذهنی خارج کند در آفرینش خود کامیاب نیست و سخن او در آسمانی فراخ، پرباز نمی‌کند.

پانوشت:

- 1 -- نزار قبانی، داستان من و شعر: ترجمه دکتر غلامحسین یوسفی، دکتر یوسف حسین بکار انتشارات توس، ه' 135 ص 173
- 2 -- حسینی، حسن براده‌ها، انتشارات برگ ه' 132 ص 32 و 50

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی